

مناظره با دکتر حسین سوزنچی (پاسخ به قسمت نهم)

حجت‌الله نیکویی

جناب آقای سوزنچی

از شما سپاسگزارم که بحث تحدی قرآن را آغاز کردید. امیدوارم گفت‌وگوی خوبی داشته باشیم و به نتایج خوبی برسیم. من بحث خودم را از مقدمه‌ای مهم شروع می‌کنم که به نظرم بسیار ضروری است و شاید تا انتهای این گفت‌وگو درگیر آن باشیم. تحدی قرآن در برابر مخالفان به‌طور خلاصه چنین است:

اگر باورتان نمی‌شود که این قرآن کلام خداست، یک سوره مثل آن بیاورید. اما شما هرگز نمی‌توانید سوره‌ای مثل قرآن بیاورید و همین نشان می‌دهد که قرآن کلام بشر نیست، بلکه کلام خداست

به تعبیر دیگر استدلال تحدی قرآن از یک مقدمه و یک نتیجه تشکیل شده است:

مقدمه: شما نمی‌توانید سوره‌ای مثل قرآن بیاورید

نتیجه: قرآن کلام خداست

این مضمون در چند آیه از قرآن (مانند بقره/ ۲۴ و ۲۳ و یونس/ ۳۸) با تعابیر مختلف آمده است. اکنون شما نیز می‌خواهید با همین استدلال (البته با تقریری واضح و روشن، که به آن خواهم پرداخت) نشان دهید که قرآن کلام خداست. پس مخاطبان شما قطعاً مسلمانان مومن نیستند، بلکه (دست‌کم در این گفت‌وگو) کسانی مانند من هستند که به نبوت محمد ابن عبدالله اعتقادی ندارند و قرآن را نیز کلام خدا نمی‌دانند.

بسیار خوب، اکنون نکته مهمی که معمولاً مورد غفلت قرار می‌گیرد این است که مخالفان و منتقدان معتقدند متن قرآن پُر است از گزاره‌های کاذب، مطالب خلاف عقل، احکام خلاف اخلاق، تعارض‌ها و تناقض‌های درونی، استدلال‌های ضعیف، احتجاج‌های نادرست با مخالفان، توجیهات سُست و نامعقول برای موجه نشان دادن احکامی که صادر کرده، و حتی انواع مختلف اشکالات و ضعف‌های ادبی. به بیان دیگر، از منظر آنها مانع اصلی برای کلام‌الله دانستن قرآن وجود همین اشکالات و ضعف‌های علمی، عقلی و اخلاقی است (هرچند موانع دیگری هم دخیل‌اند). در این صورت آیا معقول است که آنها را به تحدی (هم‌آوردطلبی) دعوت کنید و بگویید: «اگر باورتان نمی‌شود که این قرآن کلام خداست، یک سوره مثل آن بیاورید»؟ عقل و منطق حکم می‌کند که شرط لازم (و نه کافی) برای معقول بودن تحدی این است که ابتدا به همه این

اشکالات و [به قول شما] شبهات، جواب محکم و قانع کننده بدهید تا مخاطب شما بپذیرد که محتوای قرآن به لحاظ علمی، عقلی، اخلاقی و حتی ادبی هیچ عیب و ایرادی ندارد. آشکار است که بدون تحقق این «شرط لازم»، تحدی در برابر مخالفان و منتقدان از اساس نامعقول و غیرمنطقی است. این نکته هرچند از همین ابتدا کاملاً بدیهی و آشکار است، اما در خلال بحث، به ویژه آنجا که تحدی به محتوای قرآن می‌کنید، آشکارتر خواهد شد. اکنون شما با من (که معتقدم تقریباً صفحه‌ای از قرآن نیست که اشکالی عقلی یا اخلاقی در آن نباشد) طرف هستید. با این مقدمه برویم سراغ تقریر شما از تحدی قرآن.

اولین سوالی که در برابر تحدی قرآن مطرح می‌شود این است که سوره‌ای که قرار است من در پاسخ به تحدی قرآن بیاورم از چه جهت باید مثل قرآن باشد؟ شما (به تبع اکثر متکلمان اسلامی) گفته‌اید: به جهت فصاحت و بلاغت و همچنین محتوای عمیق و محکم قرآن. البته نظم ریاضی قرآن را هم ذکر کرده‌اید که به آن هم خواهم پرداخت. ابتدا تحدی به محتوا و بلاغت قرآن را بررسی می‌کنم. وقتی به محتوای قرآن تحدی می‌کنید، معنایش این است که اولاً از نظر شما متن قرآن به لحاظ محتوای علمی، فلسفی، اخلاقی و ... کاملاً صحیح و عاری از هرگونه خطاست، به طوری که اگرچه تاکنون از طرف مخالفان و منتقدان، مناقشات و نقدهای فراوانی مطرح شده، ولی:

به همه این نقدها و مناقشات می‌توان پاسخ داد، یعنی هیچ‌یک از معارف قرآن در طول قرون متمادی به طور قطعی رد نشده است ... هیچ کتابی را اینطور نداریم ... بحث بر سر این است که یک آدم بدون هرگونه تحصیلات و حتی بدون سوادآموزی کتابی حاوی معارف متنوع آورده ... و بر آن کتاب تحدی کرده و هم برخی معارفش اعجاب اهل فن را برانگیخته و هم تاکنون هیچ فرازی از آن به طور کامل رد نشده است. این را امر خارق‌العاده‌ای می‌بینم که مثل آن را نمی‌توان یافت. (نقل به مضمون)

و مشکل من با شما درست در همین جاست! دقت کنید که وقتی می‌گویید «تاکنون هیچ فرازی از قرآن به طور کامل رد نشده است»، یا وقتی ادعا می‌کنید که «هیچ‌یک از معارف قرآن در طول قرون متمادی به طور قطعی رد نشده است»، این مدعا در واقع یکی از مهم‌ترین و کلیدی‌ترین مقدمات استدلال‌تان است، و باید از آن دفاع کنید. منظورتان از عبارت «ردّ قطعی» چیست؟ اگر منظورتان این است که «جمیع عقلای عالم از هر دین و مذهب و مکتبی و حتی خود مسلمانان آن اشکال یا نقد را وارد بدانند»، باید بگویم چنین ردیه‌ای تقریباً در مورد هیچ کتابی (چه کتاب‌های مقدس مانند اوستا، تورات، انجیل و ...، و چه کتابهای دیگر در حوزه معارف بشری) وجود ندارد. البته ممکن است منظور شما از «ردّ قطعی» چیز دیگری باشد، که به امید خدا از زبان خودتان خواهیم شنید، اما خوب است بدانید که قطعی بودن یا نبودن یک مدعا یا استدلال، و وارد بودن یا نبودن یک نقد یا اشکال، به دیدگاه یا نظر مخاطب برمی‌گردد. یک اشکال یا نقد ممکن است

از نظر من وارد و از نظر شما ناوارد باشد. من اشکالی را به قرآن وارد می‌کنم و از نظر خودم قطعاً اشکال واردی است، اما ممکن است خیلی‌ها آن را وارد ندانند. شما هم پاسخی به اشکال من می‌دهید که از نظر خودتان خیلی محکم و قطعی است اما ممکن است خیلی‌ها آن را قانع‌کننده نیابند. هرکدام از ما مدعیات و استدلال‌ها و نقدها و نظرات خودمان را مطرح می‌کنیم و قرار نیست همه عقلائی عالم بالاتفاق با ما هم‌دل و هم‌نظر شوند. هرکس را هم در قبر خودش می‌گذارند.

اکنون شما از طرف قرآن در برابر من تحدی کرده‌اید، و پاسخ من این است که مقدمه اصلی تحدی شما جای مناقشه دارد و تا مشکل آن حل نشود، تحدی شما منطقاً نادرست و نامعقول است. به نظر من متن قرآن به لحاظ محتوا بسیار ضعیف و مخدوش و مملو از گزاره‌های کاذب و خلاف عقل و اخلاق است. شما ادعا کرده‌اید که به این اشکالات می‌توان پاسخ داد. بسیار خوب، این گوی و این میدان! من چند نمونه از نقدهای خودم به محتوای قرآن را می‌آورم و چنانچه پاسخی قانع‌کننده‌ای دادید، وارد مراحل بعدی بحث می‌شویم.

خدای قرآن چگونه موجودی است؟

خدایی که قرآن به ما معرفی می‌کند، خدایی است زورگو (جبّار)، خودخواه، مغرور و متکبر (حشر/۲۳) و به شدت کینه‌توز (غافر/۱۰) و انتقام‌گیر (آل عمران/۴ + مائده/۹۵ + ابراهیم/۴۷ + زمر/۳۷) که گاهی خشمگین و عصبانی می‌شود (مائده/۸۰ + آل عمران/۱۶۲ + محمد/۲۸ + زخرف/۵۵) و انتقام می‌گیرد (اعراف/۱۳۶ + حجر/۷۹ + زخرف/۲۵ و ۴۱ + دخان/۱۶ + زخرف/۵۵)؛ البته گاهی هم خوشحال و خوشنود می‌شود و پاداش می‌دهد (مائده/۱۱۹ + توبه/۲۱ و ۷۲ و ۱۰۰ + فتح/۱۸).

خدای قرآن موجودی است حيله‌گر و فریبکار و نیرنگ‌باز که در این اوصاف گوی سبقت را از دیگران ربوده و حریف ندارد (آل عمران/۵۴ + انفال/۳۰ + یونس/۲۱). از مکر و نیرنگ او هیچ‌کس در امان نیست (اعراف/۹۹). در برابر مکر و حيله کافران، او نیز متقابلاً به مکر و حيله متوسل می‌شود (نساء/۱۴۲ + نمل/۵۰) و تیر نیرنگ و فریبکاری‌اش همواره به هدف می‌خورد (اعراف/۱۸۳ + قلم/۴۵). در بسیاری از آیات قرآن واژه‌های مکر، خدعه و کید (که هر سه به معنای حيله‌گری، نیرنگ‌بازی و فریبکاری‌اند) به خدا نسبت داده شده است، و نمی‌توان این واژه‌ها را با ترفندها و حيله‌گری‌های تفسیری و بازی‌های لفظی به معانی دیگری حمل کرد. یکی از مصادیق مکر و فریبکاری خدای قرآن زینت دادن اعمال در نظر انسان‌ها، و از این طریق به گمراهی کشاندن‌شان است (انعام/۱۰۸ + نمل/۴)، و این همان جایی است که خدای قرآن به کمک شیطان می‌آید و هم‌دست و هم‌شان او می‌شود (انعام/۴۳ + انفال/۴۸ + نحل/۶۳ + نمل/۲۴)

خدای قرآن حالات روحی / روانی و خُلقیاتی شبیه انسان‌ها دارد: گاهی تعجب می‌کند (رعد/ ۵ + انشقاق/ ۲۰)، گاهی حسرت می‌خورد (یس/ ۳۰)، و گاهی دیگران را تمسخر می‌کند و به ریشخند می‌کشد (بقره/ ۱۵ + توبه/ ۷۹). خدای قرآن گاهی توسط انسان‌ها اذیت می‌شود (احزاب/ ۵۷) و چنان آزرده‌خاطر می‌گردد که برای کافران و منافقان آرزوی مرگ می‌کند (توبه/ ۳۰ + منافقون/ ۴) و کسی هم از او نمی‌پرسد که مگر جان همان کافران و منافقان به دست خودت نیست؟ پس چرا جانشان را نمی‌گیری و برایشان آرزوی مرگ می‌کنی!؟

خدای قرآن برای مجازات کافران و مشرکان و گناهکاران جهنمی هولناک با شکنجه‌هایی بی‌نهایت دردناک و طاقت‌فرسا تدارک دیده است (نساء/ ۵۶ + ابراهیم/ ۱۷ و ۱۶ + کهف/ ۲۹ + حج/ ۲۱ - ۱۹ + صافات/ ۶۸ - ۶۲ + ص/ ۵۷ + محمد/ ۱۵ + دخان/ ۴۹ - ۴۳ + تحریم/ ۶ + ...). حتی یک روز تحمل چنین شکنجه‌هایی در جهنم ظالمانه است، چه‌رسد به سال‌ها یا قرن‌ها؛ در حالی که خدای قرآن عده بی‌شماری از انسان‌ها را تا ابد در این جهنم وحشتناک شکنجه می‌دهد، و ادعای عدالت و مهربانی و رحمن و رحیم بودن هم می‌کند.

خدای قرآن بسیار نگران است که مبدا جهنم‌اش خالی بماند یا به‌طور کامل پُرنشود! برای همین اولاً بسیاری از انسان‌ها را اساساً برای جهنم می‌آفریند (اعراف/ ۱۷۹) و ثانیاً بسیاری از انسان‌ها را نیز به‌عمد هدایت نمی‌کند تا جهنمی شوند (سجده/ ۱۳) و در روز قیامت، تا مطمئن نشود که جهنم‌اش پر شده است، دست‌بردار نیست (ق/ ۳۰). متن آیه ۱۳ سوره سجده و به‌دنبال آن آیه ۳۰ سوره ق واقعاً وحشتناک است.

خدای قرآن کودک معصوم و بی‌گناهی را از ترس این‌که مبدا بالغ شود و پدر و مادرش را به گمراهی بکشاند، به قتل می‌رساند (قصص قبل از جنایت) (کهف/ ۸۰)

خدای قرآن برده‌داری را تأیید، و حتی مجوز تصاحب و تجاوز به زنان شوهرداری را که در جنگ به اسارت مردان مسلمان درآمده‌اند صادر می‌کند (نساء/ ۲۴).

اوصاف و افعال نامعقول و غیراخلاقی خدای قرآن بسیار بیش از این‌هاست. من از خدایی که قرآن به تصویر می‌کشد و ما را به پرستش او فرامی‌خواند بیزارم و به همین دلیل (و دهها دلیل دیگر که به پاره‌ای از آنها اشاره خواهم کرد) قرآن را کلام خدای حقیقی، یعنی خدای عالم و حکیم و عادل و مهربان، نمی‌دانم. آنگاه شما (و قرآن‌تان) به من می‌گویید: اگر راست می‌گوی، که قرآن کلام خدا نیست، سوره‌ای مثل قرآن بیاور؟

گزاره‌های کاذب

۱. محتوای آیات بی‌شماری از قرآن حاکی از آن است که قرآن کتاب هدایت، کتاب مبین (و به زبان عربی مبین)، بلاغ مبین، برهان و نور مبین، آیات بینات و ... است. معنا و لازمه منطقی این آیات (همان‌طور که مفسرین هم گفته‌اند) جز این نیست که متن قرآن کاملاً واضح، شفاف، گویا، رسا و عاری از هرگونه ابهام، ابهام و غموض (پیچیدگی) است. اما آیا این ادعا صادق است و با واقعیت هم‌خوانی دارد؟ اگر چنین است، پس این همه اختلاف و تشتت آراء در فهم و تفسیر قرآن و به وجود آمدن فرقه‌ها و مذاهب مختلف اسلامی در طول تاریخ، و جنگ و دعوی ناتمام آنها ناشی از چیست جز وجود ابهام و ابهام و نارسایی در متن، آن هم به‌میزان بالا؟ اختلاف و تشتت آراء در فهم و تفسیر آیات قرآن حتی در میان عالمان درون هر فرقه (مانند شیعه دوازده امامی) نیز موج می‌زند، در این صورت چگونه می‌توان چشم خود را بر روی واقعیت بست و محتوای آیات مذکور و همچنین ادعای فصاحت و بلاغت فوق‌العاده و اعجاز‌آمیز قرآن را پذیرفت؟

۲. قرآن ادعا می‌کند که هرکس به محتوای این کتاب (یعنی خود قرآن) ایمان نیاورد، فاسق و مغرور و خودخواه و متکبر است:

و لقد انزلنا الیک ایت بینت و ما یکفر بها الا الفاسقون (بقره / ۹۹)

و همانا بر تو (پیامبر) آیاتی روشن فرورستادیم، و جز فاسقان (بدکاران) کسی آنها را انکار نمی‌کند

... فالذین لا یؤمنون بالآخره قلوبهم منکره و هم مستکبرون (نحل / ۲۲)

... پس کسانی که به آخرت (معاد) ایمان نمی‌آورند، دل‌هایشان انکارکننده [حق] است و خودشان [خودخواه و مغرور و] متکبرند

... و ما یجحد بایتنا الا الظالمون (عنکبوت / ۴۹)

... و جز ستم‌کاران، کسی منکر آیات ما نمی‌شود

... و ما یجحد بایتنا الا کل ختار کفور (لقمان / ۳۲)

... و آیات ما (یا نشانه‌های ما) را جز هر خائن ناسپاسگزاری انکار نمی‌کند

ویل یومئذ للمکذبین الذین یکذبون بیوم الدین و ما یکذب به الا کل معتد اثیم (مطففین / ۱۲ - ۱۰)

در آن روز (قیامت) وای بر تکذیب‌کنندگان: آنان که روز جزا را دروغ می‌پندارند، و جز هر تجاوزپیشه گناهکاری آن را دروغ نمی‌پندارد

شبهه این آیات در سرتاسر قرآن فراوان یافت می‌شود و البته همه آنها آشکارا مشتمل بر کلی‌گویی‌های کاذب (خلاف واقع) و به نوعی توهین به مخالفان هستند.

۳. انکار خدا یا نبوت پیامبر یا معاد، علی‌رغم علم قطعی و یقینی: در آیات متعددی از قرآن ادعا شده

است که مخالفان و منکران قرآن و پیامبر، با آن‌که به نبوت پیامبر و کلام‌الله بودن قرآن و حق بودن محتوای آن علم و قطع و یقین دارند، ولی به‌خاطر هوای نفس و دنیاپرستی و ... حقیقت آشکار را نادیده می‌گیرند و بر آن سرپوش می‌گذارند (بقره / ۱۴۶ و ۱۰۹ و ۸۹ + انعام / ۲۰ و ۱۱۴ + نمل / ۱۴ + اسراء / ۱۰۲ + آل‌عمران / ۸۶ و ۷۰ + محمد / ۳۲ + غافر / ۵۹ + فاطر / ۳۶ و ۳۷).

آیا واقعا چنین چیزی ممکن است؟ درست است که انسان‌ها در بسیاری از موارد با آن‌که نسبت به واقعیتی خاص اعتقاد قطعی و یقینی دارند و به‌وضوح می‌دانند که ماجرا از چه قرار است، بازهم بنا به علل و دلایلی خود را به نادانی می‌زنند و برخلاف آن عمل می‌کنند. اما محال است کسی به وجود خدا و معاد و نبوت محمد بن عبدالله (یا هر پیامبر دیگری) و کلام‌الله بودن قرآن (یا هر کتاب دیگری) علم و قطع و یقین داشته و حقیقت این امور برایش مثل روز روشن باشد، ولی به‌خاطر هوای نفس یا هر علت دیگری خود را به نادانی بزند و جلوی خدا و رسول خدا بایستد و عالمانه و عامدانه خود را به عذاب ابدی در جهنم دچار کند. درک این نکته هوش چندانی نمی‌خواهد. عجیب این است که در سرتاسر قرآن بیش از پنجاه بار ادعا شده است که: ما (خدا) برای مردم همه شهرها پیامبرانی با دلایل، حجت‌ها و نشانه‌های آشکار فرستادیم ولی در همه موارد، اکثر مردم علی‌رغم این‌که به حقانیت پیامبران و آموزه‌ها و هشدارهایشان قطع و یقین پیدا کرده بودند و حجت بر آنها تمام شده بود، از روی هواپرستی و دنیاپرستی و خودخواهی و تکبر با پیامبران الهی مخالفت و دشمنی کردند و در واقع عالمانه و عامدانه به خدا دهن‌کجی نمودند تا این‌که

در نهایت به عذاب الاهی دچار شدند. اما چطور چنین چیزی ممکن است؟ چگونه می توان صدق این مدعا را باور کرد؟ این ادعاها قطعاً کاذب اند.

استدلال‌های ضعیف در قرآن

قرآن در موارد متعددی برای اثبات مدعیات خود دلایل ضعیفی آورده است و همین مرا به شک می اندازد که مگر ممکن است خدایی عالم و حکیم چنین استدلال‌های ضعیفی را بیاورد. اینک چند نمونه:

۱. آیه ۲۲ سوره انبیاء برای اثبات توحید این گونه دلیل می آورد:

لو کان فیهما الهه الا الله لفسدنا یعنی: اگر در زمین و آسمان، خدای دیگری غیر از الله وجود داشت، نظام جهان از هم می پاشید. [اما همین که می بینیم نظم جهان برقرار است، نتیجه می گیریم که در زمین و آسمان فقط یک خدا حکومت می کند]

اما این دلیل نقاط ضعفی دارد که در اینجا به چند مورد اشاره می کنم:

۱-۲. مقدمه اول آن (متن آیه) گزاره‌ای شرطی است که درستی آن قطعی و مسلم نیست. به عبارت دیگر از «وجود خدایی دیگر غیر از الله» منطقاً نمی توان «فساد و از هم پاشیده شدن نظام جهان» را نتیجه گرفت. ممکن است دو خدا - که بنا به فرض، هر دو دارای صفات کمال از جمله علم، حکمت، عدالت و ... هستند - با هم سازش و همکاری و هماهنگی داشته باشند و هر دو با هم جهان را اداره کنند و همکاری آنها تا ابد نیز ادامه یابد. هیچ دلیلی اقامه نشده است که محال بودن همکاری ازلی و ابدی دو خدا برای فرمان‌روایی بر جهان و اداره امور مخلوقات را نشان دهد. همکاری و همدلی دائمی، حتی بین دو انسان نیز ممکن است برقرار باشد و هرگز به اختلاف و درگیری نینجامد، چه رسد به خدایانی که بنا به فرض، موجوداتی کاملند.

۲-۲ فرض کنیم گزاره شرطی مذکور درست باشد. اما آیا معنای آن این است که اگر دو یا چند خدا وجود داشت، نظام جهان از همان روز اول به هم می ریخت و همه چیز نابود می شد؟ این معنا مسلماً نادرست است. زیرا به راحتی می توان فرض کرد که دو یا چند خدا، حداقل تا مدتی (هرچند موقت) می توانند با هم توافق، همکاری و هماهنگی داشته باشند و اگر قرار باشد که نتیجه سلطنت و فرمانروایی خدایان متعدد، به هم خوردن نظم جهان باشد، چنین نتیجه‌ای مدت زمانی طول می کشد تا حادث شود. اگر این را بپذیریم، آنگاه باید در برابر این ادعای خصم که: «شاید آن زمان هنوز فرا نرسیده باشد» سکوت اختیار کنیم. به

عبارت دیگر، مخالفان با قبول درستی گزاره شرطی مورد بحث می‌گویند: می‌توان فرض کرد که چند خدا بر جهان فرمانروایی می‌کنند و به همین دلیل نیز روزی نظام جهان در هم ریخته و همه چیز نابود می‌شود، اما آن زمان هنوز نرسیده است. در این صورت دلیل قرآن با نقد سهمگینی مواجه می‌شود. برای حل مشکل ابتدا باید عمر دقیق کهکشان‌ها (یعنی فاصله زمانی بین نقطه پیدایش جهان مادی تا این زمان) را با ادله و شواهد و قرائن محکم و خدشه‌ناپذیر علمی پیدا کنیم. سپس نشان دهیم که آستانه زمانی تحمل خدایان متعدد برای همکاری و هماهنگی با هم (در اداره امور جهان)، کمتر از عمر کنونی جهان مادی است. به عبارت دیگر باید نشان دهیم که اگر چند خدا در اداره جهان آفرینش با هم شراکت و همکاری می‌کردند، تاکنون ناهماهنگی و اختلاف و درگیری، و در نتیجه: از هم پاشیدن نظم جهان رخ داده بود. آیا معتقدان و پیروان قرآن می‌توانند از عهده این کار برآیند؟

۲-۳. تحقیقات و مشاهدات علمی دانشمندان نشان می‌دهد که نظم کنونی جهان در حال از بین رفتن است و حرکت جهان به سوی بی‌نظمی سرانجام موجب نابودی همه کرات آسمانی خواهد شد. بنابراین در استدلال مورد بحث - که به شکل قیاس استثنایی اقامه شده است - راهی برای نفی تالی نداریم تا بتوانیم نفی مقدم و در نتیجه واحد بودن خدا را نتیجه بگیریم. به عبارت دیگر دلیل قرآن - با صرف نظر از اشکالات گذشته - زمانی منطقی است که بتوانیم وجود نظم ثابت در کل جهان هستی را اثبات کنیم. در حالی که نه تنها اثبات وجود چنین نظمی ممکن نیست، بلکه شواهد و قرائن فراوانی آن را نقض می‌کند و اتفاقاً از بین رفتن تدریجی نظم کنونی (بنا به منطق خود قرآن) حداقل می‌تواند تأییدی بر چندخدایی باشد؟! به دلایلی که در بالا آمد، برهان توحید مذکور در آیه قابل دفاع نیست.

۲. آیه ۵ سوره حج برای اثبات معاد چنین استدلال می‌کند:

ای مردم، اگر از [زنده شدن مردگان در] روز رستاخیز در شک [و تردید] هستید [و فکر می‌کنید چنین امری از عهده ما بر نمی‌آید] پس [بدانید که] ما شما را از خاک و سپس از نطفه و... آفریده‌ایم...

آیات ۳۷ تا ۴۰ سوره انسان نیز برای اثبات قدرت خدا در زنده کردن مردگان اینچنین دلیل می‌آورد:

آیا او (انسان) نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود؟ سپس به صورت خون بسته درآمد و خداوند او را آفرید و موزون ساخت؛ و از او دو زوج مرد و زن آفرید؛ آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را [در روز قیامت، دوباره] زنده کند؟

در این آیات، خدای محمد برای این که توانایی خود بر زنده کردن مجدد مردگان در قیامت را اثبات کند، مراحل مختلف خلقت انسان را به او یادآوری می کند و بعد با طرح یک سؤال، نتیجه گیری را به عهده مخاطب می گذارد. اما این دلیل کافی نیست. زیرا اگر زنده شدن مجدد مردگان را محال عقلی بدانیم، آنگاه دیگر خدای قادر مطلق هم از عهده این کار بر نمی آید و اگر محال عقلی ندانیم و معتقد باشیم که خدا قادر مطلق نیست و نمی تواند مردگان را زنده کند، آنگاه برای اثبات قدرت خدا بر چنین کاری باید چاره ای دیگر بیندیشیم. زیرا این که خدا آدمی را طی مراحل مختلف آفریده است، منطقاً نتیجه نمی دهد که پس از مردن انسان و پوسیده شدنش در زیر خروارها خاک، دوباره می تواند از همان ذرات تجزیه شده، همان انسان اولی با همان خصوصیات جسمی، روحی و روانی را خلق کند و همان خاطرات را برگرداند. توجه کنید که خلقت اولیه انسان با خلقت دوباره او پس از پوسیده شدن در خاک، دو امر کاملاً جداگانه اند و زمین تا آسمان با هم فرق دارند. اشتباه نشود، من نمی گویم خدا قادر نیست انسان ها را دوباره زنده کند. می گویم دلیلی که در آیات مورد بحث برای اثبات توانایی خدا بر زنده کردن مجدد مردگان آمده است، با قواعد منطق نمی خواند. برای اثبات امکان معاد، ابتدا باید ثابت کنیم که زنده شدن مردگان - خصوصاً پس از پوسیده شدن در زیر خاک و متلاشی شدن اجزا و ذرات بدن - امری محال نیست (و در این مرحله، شبهه آکل و مأکول ابن کمونه باید به نحوی محکم و دقیق حل شود) و بعد قدرت مطلق خدا (در انجام همه امور ممکن) را با دلایل عقلی محکم اثبات کنیم. کسی که خدا را قادر مطلق نداند و یا معتقد به محال بودن احیای مجدد مردگان باشد، با یادآوری او نسبت به این نکته که خدا او را از نطفه ای که در رحم ریخته می شود، آفریده است، نمی توان وجوب یا امکان معاد را برایش ثابت کرد. زیرا اگر دو فعل X و Y از یک سنخ نباشند، با اثبات اینکه فاعل A قادر به انجام فعل X است، اثبات نمی شود که همین فاعل، قادر به انجام فعل Y هم هست. به عنوان مثال با قبول این مطلب که فلان مهندس، کامپیوتری را ساخته است، ثابت نمی شود که اگر این کامپیوتر را در کوره بسوزانیم و فقط خاکسترش باقی بماند، هم او می تواند از ذرات باقیمانده کامپیوتر دوباره همان کامپیوتر قبلی را بسازد. البته اگر بخواهیم دقیق تر باشیم، باید بگوییم مادام که پای قدرت مطلقه در میان نباشد، قدرت بر انجام هیچ فعلی منطقاً قدرت بر انجام هیچ فعل دیگری را - حتی اگر هم سنخ با فعل اول باشد - اثبات نمی کند. پس به طور خلاصه می توان گفت که دلیل مطرح شده در این آیه (برای اثبات قدرت خداوند بر زنده کردن مجدد مردگان در روز قیامت)، بی ربط به مدعاست.

به طور خلاصه قرآن می خواهد با استناد به این که خداوند شما انسان ها را طی مراحل آفریده است، امکان معاد را نتیجه بگیرد، و این استنتاجی بی ربط است.

با توضیحاتی که آمد، دلیل دومی که در بسیاری از آیات قرآن برای اثبات قدرت خدا بر زنده کردن مجدد مردگان آمده است، نیز مورد خدشه قرار می‌گیرد. در سراسر قرآن دهها بار گفته شده است که خداوند زمین خشکیده و مرده را با بارش باران دوباره زنده و بارور می‌کند، و بعد نتیجه می‌گیرد که همین خدا می‌تواند در روز قیامت، مردگان را نیز دوباره زنده کند. در حالی که اولاً روییدن درختان و گیاهان از زمین، مصداق زنده شدن مرده نیست (مغالطه اشتراک لفظ). به عبارت دیگر خاکی که گیاه و درخت در آن نرویده است، خاک مرده نیست - و اصلاً مرده بودن خاک چه معنای حقیقی و معقولی می‌تواند داشته باشد؟ - و زمانی هم که دانه‌های درون آن در اثر بارش باران و فراهم آمدن شرایط دیگر جوانه می‌زند، به معنای واقعی کلمه زنده نشده است. خاک، همان خاک است - بدون این که ماهیت آن تغییر کرده باشد - و فقط گیاهان و درختانی در آن روییده‌اند. آری مجازاً می‌توان گفت که خاک، مرده بود و حالا زنده شده است. اما از مجاز تا حقیقت فاصله‌ای است ناپیمودنی. ثانیاً فرض کنیم در اینجا بارش باران موجب زنده شدن خاک شده است. آیا این اثبات می‌کند که زنده شدن مردگان در قیامت امری است ممکن؟ (مغالطه تمثیل نادرست یا قیاس مع الفارق) و ثالثاً آیا اگر ممکن بودن معاد ثابت شد، قدرت خدا بر زنده کردن زمین مرده، نشان‌دهنده قدرت او بر معاد هم هست؟ به هیچ وجه.

توجیحات نادرست و نامعقول

۱. آیه ۲۸۲ سوره بقره ابتدا توصیه می‌کند که وقتی معامله به قرض و نسیه می‌کنید، موضوع را مکتوب کنید تا به‌عنوان سندی معتبر در نزد دو طرف بماند، سپس می‌افزاید:

... واستشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یكونا رجلین فرجل و امراتان ممن ترضون من الشهداء
ان تضل احدهما فتذكر احدهما الاخری

... و دو مرد را به‌عنوان شاهد بگیرد، و اگر دو مرد نبود، یک مرد و دو زن را به گواه گیرید تا اگر یکی از آن دو زن فراموش کرد (یا به اشتباه افتاد) دیگری به او یادآوری کند ...

در این آیه شهادت دو زن معادل شهادت یک مرد قلمداد شده است و این حکم مسلماً تبعیض‌آمیز و بلکه تحقیرآمیز است. اما آن‌چه به بحث ما ربط پیدا می‌کند، استدلال آیه در توجیه این حکم است. آن استدلال، مطابق نص صریح آیه چنین است:

از آنجا که ممکن است زن موضوع را فراموش کند و یا به هر دلیل و علتی دچار اشتباه شود، پس در صورتی که فقط یک مرد برای شهادت وجود داشت، برای جبران این کمبود، دو زن را به شهادت بگیرید تا اگر یکی از آن دو زن دچار فراموشی و اشتباه شد، دیگری او را از فراموشی و اشتباه درآورد.

استدلال آیه آشکارا غیر قابل دفاع است. دقت کنید که من در اینجا فعلاً کاری به نامعقول بودن خود حکم ندارم و فقط توجیهی را که در آیه آمده مورد نقد قرار می‌دهم:

اولاً مگر فراموشی و اشتباه فقط مخصوص زنان است و مردها از آن مصون‌اند؟ چرا قرآن از امکان / احتمال فراموشی و اشتباه زن سخن گفته ولی همین امکان / احتمال را در مورد مرد ذکر نکرده است؟

ثانیاً آیا وقتی یک شاهد زن موضوع را فراموش می‌کند، حتماً یک زن دیگر باید به او یادآوری کند؟ مگر همان شاهد مرد نمی‌تواند این کار را بکند؟

ثالثاً در صورتی که یک مرد و دو زن به‌عنوان شاهد گرفته شده‌اند، اگر مرد موضوع را فراموش کند تکلیف چیست؟

استاد عزیزمان جناب حجت‌الاسلام دکتر سید محمد علی ایازی در دفاع از حکم مذکور در آیه و توجیه آن سه نکته را متذکر می‌شوند:

(۱) چون زنان در جریان معاملات نبوده و نیستند و از مسائل اقتصادی و تجارت کمتر اطلاع دارند، زمینه فراموشی و سوء استفاده از آنان بیشتر است.

(۲) اشتغال زنان به مسائل خانه و اداره امور فرزندان چه‌بسا موجب فراموشی می‌گردد.

(۳) چون جنبه عاطفی زن قوی است، چه‌بسا ممکن است در شهادت به سوی کسی تمایل پیدا کند که با او مربوط است، مانند پدر، برادر، همسر و فرزند

(فقه پژوهی قرآن، انتشارات بوستان کتاب، چاپ اول، ص، همچنین می‌توانید به مقاله "روش قرآن در بیان ملاکات و علل احکام" در سایت شخصی ایشان به آدرس www.ayazi.net مراجعه کنید)

اما این توجیهات نیز نمی‌توانند سرپوشی بر ضعف منطقی استدلال آیه بگذارند. چراکه:

۱. معاملات (به معنای عام) را از یک لحاظ می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف) معاملات ساده (که به‌طور معمول و متعارف بین مردم کوچه و بازار انجام می‌گیرد)

ب) معاملات پیچیده (که جنبه‌های فنی و تخصصی دارند)

اگر آن‌چه مورد نظر آیه است، نوع اول (الف) باشد، باید گفت شهادت در چنین معاملاتی نیاز به اطلاعات و تخصص در امور اقتصادی و تجاری ندارد و بنابراین حتی اگر فرض کنیم که زنان به‌طور کلی در امور مربوط به معاملات و مسائل اقتصادی و تجاری وارد نیستند، این واقعیت هیچ لطمه‌ای به ارزش و اعتبار شهادت آنها در معاملات ساده و ابتدایی وارد نمی‌کند و نمی‌توان در این موارد بین شهادت مرد و زن تفاوت قایل شد.

اما اگر منظور آیه نوع دوم معاملات (ب) باشد، باید گفت اولاً در یک معامله پیچیده، ملاک برای شاهد گرفتن، واردیت و تخصص شاهد در موضوع مورد معامله است نه زن یا مرد بودن او، و کسی هم که می‌خواهد برای چنین معامله‌ای شهادی دست و پا کند، به سراغ افرادی می‌رود که در این امور آشنایی دارند خواه زن باشند و خواه مرد. نمی‌توان از پیش گفت که هیچ زنی در هیچ موردی از معاملات و مسائل اقتصادی و تجاری وارد نیست و هر مردی در هر معامله و تجارتی واردیت دارد و هر دو نفر مرد و زنی را که با هم مقایسه کنیم، بدون استثناء معلوم می‌شود که دانش و تخصص و تجربه مرد در این امور از زن بیشتر است، ثانیاً اگر این توجیه درست باشد، باید گفت در مسائلی هم که مردان آگاهی و تخصص کمتری از زنان دارند، شهادت دو مرد باید معادل یک زن باشد. آیا آقای ایازی این را می‌پذیرند؟ ثالثاً وقتی بحث از تخصص و آشنایی در امور تجاری و اقتصادی مطرح باشد، دو نفر بودن زنان _ که بنا به فرض در این امور وارد نیستند _ چه مشکلی را حل می‌کند؟ آیا مطابق تحقیقات و اندازه‌گیری‌ها و محاسبات علمی، تخصص و آشنایی زنان در این امور نصف مردان است؟

۲) اگر اشتغال زنان به مسائل خانه و اداره امور فرزندان ممکن است موجب فراموشی آنها شود، اشتغال مردان در بیرون از خانه و درگیری آنها با مشکلات فراوان و متنوع (ناشی از مسئولیت اداره زندگی) نیز می‌تواند باعث فراموشی آنها در موضوع مورد شهادت شود. در این مورد چه فرقی بین زن و مرد وجود دارد؟ اتفاقاً در این‌جا زمینه فراموشی در مردان بیشتر از زنان است!

۳) فرض کنیم عاطفه زن قوی‌تر از مرد است (فرضی که البته به هیچ‌وجه کلیت ندارد). ولی مگر فقط احساس و عاطفه است که ممکن است بر روی قضاوت یا شهادت انسان تأثیر بگذارد؟ اعمال و رفتار انسان (و از جمله شهادت دادن او) معلول و برآیند تأثیر عوامل بی‌شماری است که احساس و عاطفه فقط یکی از

آنهاست. آیا در همه آن موارد (عوامل) زنان بیشتر از مردان تحت تأثیر قرار می‌گیرند؟ به‌عنوان مثال آیا ایمان و تقوا و عدالت و وجدان اخلاقی زنان هم کمتر از مردان است؟ ممکن است احساس و عاطفه زنی هنگام شهادت دادن تحریک شود، اما ایمان و تقوا و انصاف و وجدان او مانع از آن شود که تحت تأثیر عاطفه قرار گرفته و شهادت دروغ دهد. همین‌طور ممکن است مرد هنگام شهادت دادن تحت تأثیر احساس و عاطفه نباشد، ولی ضعف ایمان و تقوا و انصاف و وجدان اخلاقی او موجب تطمیع شدن و وسوسه شدن و یا ترس و مصلحت‌سنجی‌های دنیایی و نفسانی شود و شهادت دروغ دهد. فراموش نکنید که عادل بودن مرد یا زن در زمان انجام معامله، تضمین نمی‌کند که ماهها بعد (هنگام ادای شهادت) هم عادل باشند.

اصولاً مشکل آیه این است که از همان ابتدا می‌گوید: دو «مرد» را به شهادت بگیرید؛ در حالی که عادلانه‌تر و حکیمانه‌تر این است که جنسیت شاهد را تعیین نکند و به‌جای آن بگوید: دو «انسان» عادل و مطمئن و آشنا به موضوع مورد معامله را به‌عنوان شاهد بگیرید. در این صورت هیچ‌کدام از مشکلاتی که در بالا مطرح شد بوجود نمی‌آید و آقای ایازی نیز مجبور نمی‌شدند به چنین توجیهاات ضعیفی متوسل شوند!

بازهم یادآوری می‌کنم که هدف من در این نوشتار این بود که نشان دهم استدلال قرآن برای توجیه حکمی که در آیه آورده معیوب و ناسنجیده است. پیداست که درباره خود آن حکم سخن‌ها می‌توان گفت و من در آینده‌ای نزدیک به آن نیز خواهیم پرداخت.

۲. آیه ۳۴ سوره نساء چنین آغاز می‌شود:

الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما انفقوا من اموالهم

مردان سرپرست زنان‌اند، به دلیل آن‌که خدا بعضی از آنها (مردان) را بر بعضی دیگر برتری داده، و نیز به دلیل آن‌که مردان از اموال‌شان (برای زنان) خرج می‌کنند

در ابتدای این آیه حکمی کلی صادر شده و آن این‌که «مردان در خانواده رئیس و سرپرست زنان هستند» و بعد دو دلیل برای توجیه این حکم آمده است:

دلیل اول: «خدا بعضی از مردان را برتر از بعضی دیگر فرار داده است»!!! خوب حالا این چه ربطی به مدعای کلی در ابتدای آیه دارد؟ در خانواده، باید مردان بر زنان ریاست و سرپرستی داشته باشند!! چرا؟ به این دلیل که بعضی از مردها از بعضی دیگر برترند!! بی‌ربطی دلیل به مدعا آن‌قدر آشکار و تابلو است که بسیاری از مترجمان و مفسران قرآن جمله «بما فضل الله بعضهم على بعض» را بدین صورت معنی می‌کنند:

«به این دلیل که خدا مردان را برتر از زنان قرارداد (یا آفریده) است».

اما این ترجمه اولاً آشکارا نادرست و تحریف‌آمیز است، و ثانیاً بازهم مشکلی را حل نمی‌کند و بلکه مشکلی دیگر نیز می‌آفریند، و آن این که مدعای برتری زنان بر مردان به صورت کلی، مدعایی آشکارا کاذب است.

دلیل دوم: «مردان از اموالشان (برای زنان) خرج می‌کنند!» خداوکیلی شما این مدعا را دلیل درست و موجهی برای توجیه ریاست و قیومیت مردان بر زنان در خانواده (به‌عنوان یک حکم کلی) به‌شمار می‌آورید؟ نقد این دلیل را برعهده خودتان می‌گذارم.

۳. آیه ۵۹ سوره اسراء می‌گوید:

و ما منعنا ان نرسل بالایت الا ان کذب بهاالاولون

و چیزی ما را از فرستادن معجزات باز نداشت جز این که پیشینیان آنها (معجزات) را به دروغ گرفتند

مخالفان و منکران در موارد متعددی از محمد معجزه می‌خواستند و می‌گفتند: اگر تو واقعاً فرستاده خدا هستی باید معجزه‌ای بیاوری تا ما مطمئن شویم که دروغ نمی‌گویی. محمد نیز هر بار بهانه‌ای می‌آورد و در قالب آیاتی به آنها پاسخ می‌داد، اما پاسخ‌هایی بی‌ربط و نامعقول. یکی از آن موارد همین آیه است که نادرستی و بی‌ربط بودن آن انسان را به حیرت می‌اندازد! اولاً سوال این است که آیا مطابق آنچه در داستان‌های خود قرآن درباره پیامبران پیشین آمده، همه مخاطبان پیامبران در همه اقوام و اُمتهای گذشته معجزات را انکار می‌کردند؟ یا این که در هر موردی بالاخره عده‌ای، هرچند قلیل، به پیامبران و معجزاتشان ایمان می‌آوردند؟ اگر بخواهیم در چارچوب آموزه‌های قرآن قضاوت کنیم، پاسخ معلوم است: در هر موردی بالاخره عده‌ای، هرچند قلیل، به پیامبران و معجزاتشان ایمان می‌آوردند و عده‌ای نیز انکار می‌کردند. پس اگر مدعای آیه این است که «به‌طور کلی در زمان‌های گذشته هر پیامبری با هر معجزه‌ای می‌فرستادیم بیهوده بود و کسی ایمان نمی‌آورد»، با گزاره‌ای (یا بهانه‌ای) کاذب مواجه هستیم، هرچند حتی اگر این مدعا صادق باشد هم عذر موجهی برای نفرستادن معجزه نیست، چراکه مردم از کجا بدانند محمد واقعاً پیامبری حقیقی است؟

موارد دیگری از توجیحات بی‌ربط و نامعقول برای عدم ارائه معجزه توسط محمد در این آیات آمده است:
بقره/ ۱۱۸ + آل عمران/ ۱۸۳ + انعام/ ۱۰۹ و ۳۷ + انفال/ ۳۴ - ۳۲ + یونس/ ۲۰ + رعد/ ۲۷ و ۷ + ابراهیم
۱۱ و ۱۰ + اسراء/ ۹۳ - ۹۰ + طه/ ۱۳۳ + قصص/ ۴۸ و ۴۷

۴. قصاص قبل از جنایت در حق یک کودک و توجیه آن: این مورد از توجیحات نادرست و نامعقول در قرآن مربوط به داستان خضر و موسی در آیات ۶۵ تا ۸۲ سوره کهف است. در این داستان، خضر که یکی از بندگان خاص و مقرب خداست و خدا به او دانش و بصیرتی خاص عطا کرده و در واقع مأمور نموده تا درس‌هایی به موسی بدهد، کودک معصوم و بی‌گناهی را به فرمان خدا به قتل می‌رساند و در پاسخ به اعتراض موسی قتل کودک را از طرف خدا چنین توجیه می‌کند:

و اما الغلام فکان ابواه مومنین فخشینا ان یرهقهما طغیانا و کفرا (کهف/ ۸۰)

و اما آن نوجوان، پدر و مادرش هردو مومن بودند، پس ترسیدیم که [مبادا بزرگ شود و] آن دو را به طغیان و کفر بکشد

مطابق این آیه، خدای قرآن اولاً دچار ترس و نگرانی درباره آینده شده است، و ثانیاً گویا علم قطعی به آینده ندارد، و ثالثاً قصاص قبل از جنایت می‌کند. این توجیه ضعیف و نامعقول مشتمل بر خطاهای بسیاری است که مجال توضیح آنها در این جا نیست.

احتجاج‌های نادرست با منکران و مخالفان

۱. آیات ۷۷ تا ۸۵ سوره واقعه ابتدا از کلام الله بودن قرآن سخن می‌گویند و سپس صحنه‌ای را به تصویر می‌کشند که در آن فرد محتضری دراز کشیده و در حال جان‌دادن است و اطرافیان او فقط نظاره می‌کنند و کاری از دستشان بر نمی‌آید. آنگاه نوبت به آیات ۸۶ و ۸۷ می‌رسد که با توجه به این مقدمات خطاب به همان اطرافیان شخص محتضر می‌گوید:

فلولا ان کتتم غیرمدینین، ترجعونها ان کتتم صادقین

عبارت «غیرمدینین» در آیه ۸۶ دو جور ترجمه شده و لذا از این دو آیه روی هم رفته دو ترجمه ارائه شده است:

ترجمه اول: پس اگر شما جزادانی (در روز قیامت) نیستید، اگر راست می‌گویید، چرا جان محتضر را (که به حلقومش رسیده) بر نمی‌گردانید؟ (به بیان دیگر: اگر راست می‌گویید که معادی در کار نیست، پس چرا نمی‌توانید جان محتضر را برگردانید و مانع مردنش شوید؟)

ترجمه دوم: پس اگر شما مقهور و مملوک ما (یا در قبضه قدرت ما) نیستید، اگر راست می‌گویید، چرا جان محتضر را (که به حلقومش رسیده) بر نمی‌گردانید؟

ترجمه درست آیه در حقیقت همان ترجمه اول است، و اکثر مترجمان و مفسران قرآن نیز آیه را همان‌طور ترجمه کرده‌اند. اما معدودی از مترجمان و مفسران نیز ترجمه دوم را ارائه کرده‌اند. حالا سؤال من این است که متن این دو آیه چه ربط منطقی‌ای با هم دارند؟ این پرسش ناظر بر هر دو ترجمه است، یعنی:

بر مبنای ترجمه اول می‌توان پرسید: آیا اگر من به معاد و پاداش و جزا در قیامت اعتقاد نداشته باشم لازمه منطقی درست بودن اعتقاد این است که بتوانم جلوی مُردن محتضری را که جانش به حلقومش رسیده بگیرم و مانع مردن او بشوم؟ و حالا که نمی‌توانم جلوی مردن او را بگیرم، باید وجود معاد را باور کنم؟ این دو منطقاً چه ربطی با هم دارند؟

و بر مبنای ترجمه دوم هم می‌توان پرسید: فرض کنید من یک فرد ملحد هستم و به خدا اعتقادی ندارم و خودم را مملوک یا در قبضه قدرت او نمی‌دانم. آیا لازمه منطقی درست بودن اعتقاد این است که بتوانم جلوی مُردن محتضری را که جانش به حلقومش رسیده بگیرم و مانع مردن او بشوم؟ و حالا که نمی‌توانم جلوی مردن او را بگیرم، باید خودم را در قبضه قدرت خدا بدانم؟ این دو منطقاً چه ربطی با هم دارند؟

لازم به ذکر می‌دانم که این اشکال را در مقاله‌ای مستقل (با عنوان «پرسشی در باب ربط منطقی میان دو آیه از قرآن» به‌طور مبسوط شرح داده و به توجیهاات مفسران (از جمله مرحوم علامه طباطبایی) هم پاسخ داده‌ام. علاقمندان میتوانند برای مطالعه متن کامل مقاله به سایت زیتون مراجعه کنند.

بی‌ربطی‌های منطقی

۱. آیه ۹۷ سوره انعام ابتدا می‌گوید:

جعل الله الكعبة البيت الحرام قيما للناس والشهر الحرام والهدى والقلائد

خداوند [زیارت] کعبه بیت الحرام را وسیله به پا داشتن [مصالح] مردم قرارداد، و ماه حرام و قربانی های بی نشان و بانسان را نیز به همین منظور مقرر فرموده است

سپس در ادامه آیه دلیل آن را ذکر می کند:

ذلك لتعلموا ان الله يعلم ما فى السموات و ما فى الارض و ان الله بكل شىء عليم

تا بدانید که خدا آنچه را در آسمانها و زمین است می داند، و خدا بر هر چیزی داناست

اگر شما ربطی منطقی میان صدر و ذیل آیه می بینید، برای من هم توضیح دهید! همین خطا در آیه ۱۲ سوره طلاق (این بار، هم درباره قدرت خدا و هم علم او) تکرار شده است. در این آیه ابتدا می گوید:

خدا همان کسی است که هفت آسمان و همانند آنها هفت زمین آفرید، فرمان خدا در میان آنها فرود می آید

و سپس دلیل آن را بدین صورت توضیح می دهد:

تا بدانید که خدا بر هر چیزی (یا هر کاری) تواناست، و به راستی دانش او هر چیزی را در بر گرفته است

آیا از این مقدمه که خدا آسمانها و زمین را آفریده است، منطقا می توان نتیجه گرفت که قدرت خدا مطلق است و هر کاری را می تواند بکند؟ هرگز! به لحاظ عقلی انجام هیچ کاری، هرچقدر هم که بزرگ باشد، نتیجه نمی دهد که انجام دهنده آن قادر مطلق است و هر کاری را می تواند انجام دهد. همین طور مطلق هم از آن در نمی آید. این نتیجه گیری ها نشانه آشکار یک ذهن ساده و بسیط و عاری از دقت ورزی های منطقی است. واضح تر بگویم نشانه آن است که متن قرآن نمی تواند کلام خدای عالم و حکیم باشد.

۲. مواردی از این دست در متن قرآن فراوان یافت می شود و من در این جا برای این که بحث بیش از حد طولانی نشود فقط به دو مورد دیگر به صورت سربسته اشاره می کنم و از آن می گذرم. این دو مورد عبارتند از: بی ربطی منطقی میان آیات دوم و سوم سوره نساء و همچنین بی ربطی منطقی میان صدر و ذیل آیه ۶۵ سوره انفال

کلام طولانی شد و بررسی بقیه مطالب مقاله اول شما در موضوع تحدی در این مجال نمی‌گنجد و به امید خدا در قسمت‌های بعدی به تدریج به همه آنها پاسخ خواهم داد. اکنون جمع‌بندی و خلاصه سخنم در این مقال را می‌آورم تا سررشته بحث از دستمان نرود:

از نظر من نقاط ضعف متن قرآن به لحاظ علمی، عقلی، اخلاقی و حتی ادبی آن قدر زیاد است که قابل احصاء نیست. من در این قسمت فقط چند نمونه را که بیشتر جنبه عقلی و منطقی دارند آوردم، ولی در فهرستی که طی سال‌ها تحقیق و تأمل تهیه کرده‌ام حدود ۱۰۰۰ مورد را آورده‌ام. طبیعی است که از نظر شما هیچ کدام از این نقدها و اشکالات وارد نیستند. ولی یک نکته به لحاظ منطقی مسلم است و آن این که شما ابتدا باید پاسخ نقدها و اشکالات مرا بدهید و بعد از آن برویم سراغ تحدی قرآن. شما عقلاً و منطقاً نمی‌توانید خطاب به کسی که متن قرآن را مملو از لغزش‌ها و خطاهای علمی، عقلی، اخلاقی و حتی ادبی می‌داند، بگویید: اگر راست می‌گویید سوره‌ای مثل قرآن بیاور.

و نکته دوم این که به هر حال یکی از مقدمات اصلی و کلیدی شما برای اثبات اعجاز قرآن این است که محتوای قرآن به لحاظ معارفی که ارائه داده، چنان صحیح و محکم و عمیق است که تاکنون کسی نتوانسته نادرستی یا ضعف آن را به نحو قطعی نشان دهد. خوب، من این مقدمه را قبول ندارم و شما چاره‌ای ندارید جز این که از مقدمه استدلال خودتان دفاع کنید و نشان دهید که مبنای آن مدعا (یا مقدمه) ایمان صرف نیست.

با سپاس فراوان